

قدرت، سیاست و سنت در امپراتوری مغول و ایلخانان

مایکل هوپ

ترجمه دکتر سید ابوالفضل رضوی



بہارِ حرمِ افغان



قدرت، سیاست و سنت

در امپراتوری منحل و ایلخانان

مایکل هوپ

ترجمه دکتر سید ابوالفضل رضوی



انتشارات نگارستان اندیشه

تهران ۱۴۰۱

سرشناسه	هوپ، مایکل Hope, Michael
عنوان و نام پدیدآور	قدرت، سیاست و سنت در امپراتوری مغول و ایلخانان / مایکل هوپ؛ ترجمه سیدابوالفضل رضوی.
مشخصات نشر	تهران: نگارستان اندیشه، ۱۴۰۱
مشخصات ظاهری	۴۷۴ ص.
شابک	978_622_5273_09_2
یادداشت	عنوان اصلی: Power, politics, and tradition in the Mongol Empire and the Ilkhānate of Iran, 2016
موضوع	مغولان -- تاریخ -- از آغاز تا ۱۵۰۰ م. ایران -- تاریخ -- مغول و ایلخانان، ۶۱۶ - ۷۵۶ ق. / ایران -- تاریخ -- مغول و ایلخانان، ۶۱۶ - ۷۵۶ ق. / Mongols -- History -- To 1500. Iran -- History -- Mongols and Khanids, 1219 - 1355. Iran -- History -- Mongols and Khanids, 1219 - 1355
شناسه افزوده	رضوی، سیدابوالفضل، ۱۳۵۱ -، مترجم.
رده بندی کنگره	DSR ۹۵۲
رده بندی دیویی	۶۱/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	۸۹۹۶۰۲۲

قدرت، سیاست و سنت در امپراتوری مغول و ایلخانان

مایکل هوپ

ترجمه دکتر سید ابوالفضل رضوی

ناشر: نگارستان اندیشه

ویرایش و نمایه سازی: وحید دریاییگی

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

نوبت چاپ: نخست ۱۴۰۱

چاپ و صحافی: نسیم

همه حقوق نشر، برای ناشر محفوظ است.

نقل بخش هایی از متن با ذکر منبع مجاز است.

آدرس: خ وحید نظری، بن بست فرزانه، شماره ۱۱، واحد ۳

تلفن: ۶۶۴۳۵۴۱۶ نمابر: ۶۶۹۴۲۵۴۲

www.cins.ir_ info@cins.ir



انتشارات نگارستان اندیشه

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه مترجم
۲۹.....	مقدمه مؤلف
۴۵.....	درباره منابع

فصل اول

۷۳.....	اقتدار کاریزمایی چنگیزخان
---------	---------------------------

فصل دوم

۱۱۵.....	مسأله جانشینی؛ کودتای خاندان تولوی و فرمانروایی پاتریمونیا
----------	--

فصل سوم

۲۰۷.....	هولاکو و ایلخانان؛ فرمانروایی کالیجیالیست در عهد آغازین ایلخانان
----------	--

فصل چهارم

۲۹۳.....	احیای پاتریمونیا لیسم و نزاع برای برتری سیاسی
----------	---

فصل پنجم

۳۸۳.....	امارت یا سلطنت؟ میراث چنگیزیان
----------	--------------------------------

۴۱۹.....	نتیجه گیری
----------	------------

۴۲۷.....	فرهنگ اصطلاحات برگزیده
----------	------------------------

۴۳۳.....	منابع
----------	-------

۴۵۱.....	نمایه
----------	-------

مقدمه مترجم

قدرت‌گیری چنگیز و تحولی که در ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه مغولی و گسترده‌تر از آن در استپ‌های آسیایی به وجود آمد، نوعی تغییر نظام اجتماعی، از نظم طبیعی به سمت نظم قراردادی بود. در مرحله نخست، نوعی حالت یکنواختی بر ساختار حیات جمعی حاکم بود و جنبه‌های آمریت و اجبار کمتری در آن وجود داشت. با این حال، دگرگونی زندگی اجتماعی، افزایش جمعیت و عدم کفایت شرایط اقلیمی در پاسخ‌گویی به نیازهای جمعی، از جمله ضرورت توجه به قلمرو همسایگان در قالب جنگ، مقدمات آشفته‌گی در نظام پیشین را فراهم آورد. در این مرحله نوعی خودکامگی در رأس هرم قدرت قرار گرفت که ناشی از همان آشفته‌گی در اقتصاد عرفی بود.

در شرایط مذکور، اعمال قدرت در یک چارچوب کاملاً خودکامه و برپایه سلسله‌مراتب و نظم خشک نظامی صورت می‌گرفت و غارت، اغتشاش و آشفته‌گی در اقتصاد نظامی مقوله‌ای کاملاً طبیعی بود. با این حال، این وضع نمی‌توانست در بلندمدت باقی بماند و حسب شرایط، رو به تحول گذاشت. از این پس، به موازات این مسئله که دستگاه قدرت، وضعیت سیاسی - اداری خود را تا حدی تثبیت کرد، اگرچه برخی شیوه‌های اقتصاد عرفی دوباره خود را نشان داد، اما به تدریج که جهت‌گیری نظامی (لشکری) دستگاه قدرت به نفع رویکرد اداری (کشوری) آن کم‌رنگ‌تر شد، زمینه ظهور چنین شیوه‌هایی نیز کمتر

شد. در این مرحله، حکومت مرکزی، ناگزیر، از یک نظام اداری و دیوانی در اداره امور بهره گرفت و به جای جنگ، غارت و غنیمت، با بهره‌گیری مثبت از رعایا (مردم مغلوب)، سعی در سامان‌دهی به اقتصاد سیاسی کرد.

این سیر تحول نظام قدرت که با تقسیم‌بندی «جان هیکس»، نظریه‌پرداز اقتصادی مطابقت دارد، محدود به روند قدرت‌گیری مغول‌ها نیست و ماهیتی عام دارد؛ اما سیر تحول قدرت در تاریخ مغول و به‌ویژه تکوین و تحول قدرت ایلخانان را به خوبی توضیح می‌دهد. بر این اساس، می‌توان از مرحله نخست و نظم اقتصادی - اجتماعی معطوف بدان با عنوان «اقتصاد عرفی»؛ دوره گذار مترتب بر آن، با عنوان «اقتصاد نظامی» و دوره ناگزیر متوالی آن را با عنوان «اقتصاد امری» یاد کرد.^۱

در پرتو این نظریه، ساختار یکنواخت و نظم ناخودآگاهی که بر نظام قبیله‌ای مغول‌ها حاکم بود، با نظام تقریباً متمرکزی که چنگیزبانی آن بود چندان همخوانی نداشت. افزایش و انسجام جمعیت، تمرکز نسبی قدرت، اختلافات قبیله‌ای، کافی نبودن امکانات طبیعی و اقلیمی برای پاسخ‌گویی به نیازهای جمعی و خطر بالقوه‌ای که قدرت نوظهور چنگیزی را به سبب ملاحظات اخیر تهدید می‌کرد، از نشانه‌های این عدم همخوانی بود. روی آوردن مغول‌ها به قلمرو همسایگان برای فائق آمدن بر مشکلات اخیر، که در اصل ناشی از آشفتگی در اقتصاد عرفی بود و پاسخ‌گویی نیازهای معیشتی آن‌ها نبود، راه را برای پیدایش اقتصاد امری هموار کرد. در این میان، برتری اشرافیت نظامی و گرایش‌های سیاسی - نظامی آن‌ها و اعمال قدرت در چارچوبی کاملاً خودکامه و برپایه

۱. جان هیکس (۲۵۳۶)، *نظریه‌ای درباره تاریخ اقتصاد*، ترجمه فرهنگ مهر، ج ۲، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی، ص ۲۰-۳۰.

سلسله مراتب نظامی، که می توان با عنوان اقتصاد نظامی از آن یاد کرد، در جهت گیری مغول ها به خوبی آشکار است. در این دوره، غارت، اغتشاش، ویرانی و کشتار به عنوان واقعیت هایی کاملاً طبیعی است و از مقتضیات دوران فتوحات به حساب می آید. در این زمان، تمامی تلاش ها برای بهره برداری بیشتر تنظیم می شد و همراه با گسترش فتوحات، بهره برداری های اخیر نیز صورت منظم تری به خود می گرفت. این دوره (مرحله اقتصاد نظامی) را می توان یک دوره گذار دانست که با گذشت آن، تمایلات افزون طلبانه و بی توجهی نسبت به رعایای جدید، به تدریج جای خود را به پذیرش سنت های اداری - اجرایی این جوامع و به اصطلاح معیارهای خاص مرحله اقتصاد امری داد. گذار از اقتصاد نظامی به اقتصاد عرفی در ایران، اندکی بیشتر به طول انجامید و با فراز و فرودهایی می توان نمودهای آن را تا عصر نامسلمانی ایلخانان نیز ادامه دار دانست. با وجود پذیرش بسیاری از سنن اداری - اجرایی ایرانی، نفوذ بیشتر اشرافیت نظامی در این عصر (تا مدت ها پس از مسلمانی مغول ها) ناشی از همین پایایی بیشتر دوران برتری اقتصاد نظامی است.

پیدایش حکومت ایلخانی، واقعیتی بود که از بطن امپراتوری مغول زاده شد و طبیعی بود که ساختار حاکم بر آن را الگوی خود قرار دهد. در این زمینه، اگرچه جامعه ایلی مغول در حد فاصل مرگ چنگیز تا زمان قاءنی منگو (۶۴۸-۶۵۷ ه.ق/ ۱۲۵۰-۱۲۵۹) تا اندازه ای متحول شده بود، اما دستورات منگوقاآن به هولاکو، حکایت از آن داشت که هنوز نگاه خانه به دوشی و نگرش ایلی مبتنی بر برتری اقتصاد نظامی و آمریت بیشتر اشراف نظامی، تعیین کننده نوع رفتار مغول هاست. قاءن، به هنگام اعزام هولاکو به او توصیه کرد «یوسون و یاسای چنگیزخان را در کلیات و جزئیات امور رعایت کن ... و رعایا را از

تکلیفات ناموجه آسوده کن و مملکت یاغیان را به قدرت خدای بزرگ بگشای تا ییلاغ و قشلاق [ییلاق و قشلاق] شما بسیار شود...^۱ اشاره به گشودن ممالک غربی و یاغی پنداشتن ساکنان یکجانشین آن به انگیزه بسیاری یورت‌های ییلاق و قشلاق، ضمن این‌که بی‌توجهی به جامعه و اقتصاد مدنی را نشان می‌دهد، از سرگیری جنگ و تهاجم به عنوان اصل پذیرفته شده نظام ایلی را در خود دارد. همه اینها در حالی است که هولاکو به منطقه‌ای اعزام می‌شد که صرف نظر از دوران جنگ و گریز، اداره عملی امور جامعه جز از طرق اداری و سنن تثبیت شده سیاسی امکان پذیر نبود. در عمل هم مغول‌ها قبل از آمدن هولاکو، در یک حالت اجبار به این سنن روی آورده و نظریه کارآمدی بیشتری که داشتند آن‌ها را به کار گرفته بودند.

پس از آمدن هولاکو و شکل‌گیری حکومت ایلخانی، در یک حالت اجبار و یا اختیار، همین تجربه دوران اخیر مورد استفاده قرار گرفت. روند تحولات سیاسی و اقتصادی نیز در روی آوردن دستگاه ایلخانی به سنت‌های اخیر مؤثر افتاد و حتی ایلخانان نامسلمان، با وجود تمام اهمیتی که برای ساختار نظامی - ایلی مغولی قائل بودند نتوانستند نسبت به این سنن بی‌توجه باشند. بنابراین، ساختار سیاسی، اقتصادی و حقوقی دوره ایلخانی به طور اعم و ساخت سیاسی آن به طور اخص، در حالتی که به طور دقیق تعریف نشده بود، دورویکرد ایلی و مدنی را به صورت هم‌زمان در خود داشت. حکومت ایلخانی تلفیقی از اشکال حکومت داری مغول‌ها و رسوم دولت داری ایرانیان بود و طبیعی بود که میان معتقدان به این دوگونه اشکال و همین‌طور هواداران هریک از این سنن

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، (۱۳۶۲)، جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۲، تهران: انتشارات اقبال، ص ۶۸۷.

حکومتی، چالش‌هایی وجود داشته باشد. قدر مسلم در سراسر عهد ایلخانی این تلفیق اشکال به یک نسبت نبود و بسته به مراحل مختلف زمانی، نسبت آن‌ها به یکدیگر شدت و ضعف داشت. نظربه ماهیت نظامی ساختار ایللی، ساخت سیاسی ایران عهد ایلخانان هم، نظامی‌وار اداره می‌شد و برتری را از آن مغول‌ها می‌دانست. به‌ویژه در مراحل آغازین حکومت‌داری ایلخانان این رویکرد شدیدتر بود. ماهیت نظامی حکومت مغول‌ها و برتری سران نظامی، از زندگی خانه‌به‌دوشی و ملاحظات اقلیمی مربوط بدان ناشی می‌شد و ایلخانان این رویکرد را از نگرش کلی حاکم بر امپراتوری مغول به ارث برده بودند. رویکرد اقتصادی به جنگ، به‌عنوان آسان‌ترین شیوه معیشتی، در نزد مغول‌ها، واقعیتی جا افتاده بود. تأمین اقتصاد از طریق جنگ، تنها در سایه حضور فعال یک نوع اشرافیت ایللی امکان‌پذیر بود و از زمان قدرت‌گیری چنگیز، این اشرافیت ایللی، نقش مؤثری را در ایجاد و ثبات قدرت مغول‌ها ایفا کرده بود. قدرت چنگیز با شرکت فعال همین سران نظامی تأسیس شده بود و به ضرورت مبین منافع آن‌ها بود. در نظر این اشرافیت ایللی، جنگ دائم، جنگی که با خود فتح و منفعت به همراه داشت، فعالیت تولیدی بود و هرگونه کارکرد سیاسی براساس آن تنظیم می‌شد. قبل از چنگیز هم وضعیت به همین منوال بود و معیشت و فعالیت تولیدی بزرگان نظامی از طریق جنگ‌های دائمی قبیله‌ای و یا بهره‌کشی از آرات‌های (بردگان) صحرانشین تأمین می‌شد.^۱

هر جنبه‌ای از زندگی ایلات و هرگونه فعالیتی در درون استپ، بی‌تأثیر از زور

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، (۱۳۶۲)، جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۲، تهران: انتشارات اقبال، ص ۳۴۹؛ ولادیمیرتسف، (۱۳۶۵)، نظام اجتماعی مغول، ترجمه شیرین بیانی، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۶۸-۶۹.

و رویکرد نظامی نبود. حیات صحرانشینی در ذات خود خشکی و خشونت می‌طلبید و نظام حاکم بر زندگی صحرانشیان ماهیت نظامی داشت. تعصب مغول‌ها و خود برتری‌بینی ایشان که در ذات خود بی‌توجهی به زندگی یکجانشینی و شاخصه‌های زندگی مدنی به همراه داشت نیز از همین رویکرد آن‌ها نشئت می‌گرفت. چنین به نظر می‌رسد که برای مغول‌ها، برقراری ارتباط با جوامع یکجانشین جز از طریق جنگ و رویکرد برتری طلبانه قابل تصور نبود و از این مناسبات تنها تأمین اقتصادی را مدنظر داشتند.

قدرت‌گیری چنگیز در کامل‌ترین صورت خود پیامد یک چنین نگرشی بود و اقدامات او ماهیتی کاملاً نظامی داشت. وظایفی که چنگیز به هریک از چهار پسر خود به عنوان ارکان امپراتوری مغول محول کرده بود و تدوین یاسا به عنوان نظامنامه حقوقی و تکالیفی که از تابعان طلب می‌کرد، قبل از هر چیز حاصل اندیشه یک فرمانده نظامی بود تا یک مدیر اجرایی.^۱ مرکز ثقل حیات سیاسی - اجتماعی مغول‌ها سپاه بود. در سپاه، سرداران چنگیز و به ویژه آن‌ها که از میان کشیک‌چیان برمی‌خاستند اهمیت بیشتر داشتند و ریاست نیروهای جنگی در سراسر قلمرو، در دست این افراد قرار داشت که به وسیله شخص چنگیز آزموده شده بودند.^۲ مخاطبان اصلی چنگیز در اقداماتش نیز همین اقباش برگزیده

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، (۱۳۶۲)، جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۲، تهران: انتشارات اقبال، ص ۲۲۷؛ علاءالدین عطاملک جوینی، (۱۳۷۰)، تاریخ جهانگشا، به سعی و اهتمام عبدالوهاب قزوینی، ج ۴، تهران: انتشارات ارغوان، ج ۱، ص ۲۷؛ غریغوریوس ابوالفرج بن ابرون ابن عبری (۱۳۶۴)، تاریخ مختصرالدول، ترجمه محمدعلی تاج‌پور و حشمت‌الله ریاضی، تهران: انتشارات اطلاعات، ص ۲۹۹؛ سید ابوالفضل رضوی (۱۳۸۷)، «یاسا و سیر تحول آن در عهد ایلخانی»، دوفصلنامه ایران و اسلام، شماره سوم، سال اول، ص ۴۴-۲۵.

۲. بارتولد، و. و (۱۳۶۶)، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات آگاه، ص ۷۹۸.

نظامی بودند که عنوان طرخان و یا نوپان داشتند.^۱ رعایا و مردم عادی مخاطبین جنگیز نبودند و کلمات قصار (بیلیک) و گفته‌هایی که به او نسبت داده‌اند اشرافیت نظامی را مخاطب قرار می‌داد. خان‌زادگان، نوپانان و اشرافیت لشکری (ترخانان) مورد نظر جنگیز بودند و دیگر رعایای ایلی در قالب دسته‌های دهه، صده، هزاره و تومان، تحت فرمان آن‌ها قرار داشتند.^۲ ده منصبی که بارتولد به نقل از افسانه بهادران به عنوان مناصب اجرایی زمان جنگیز برمی‌شمرد همگی مناصبی نظامی بودند.^۳ قدرت مغولی بر پایه کارکرد چهار عنصر خوانین، خواتین، اشراف و رعایا موجودیت داشت و تا قبل از تهاجم مغول‌ها به ممالک همجوار، جنگ و برتری طلبی نظامی رابطه میان سه عنصر نخست را با رعایا نظام می‌بخشید.

نظریه جایگاه خاص امیران نظامی در ساختار حکومت نوظهور مغولی، طبیعی بود که به شدت مورد اهتمام جنگیز باشند و در هرم اجتماعی نوپدید، جایگاه برجسته‌ای به دست آورند. این جایگاه که در سراسر عهد فرمانروایی مغول‌ها تداوم داشت. از همان زمان حیات جنگیز نمایان بود و در مواردی فرماندهی نظامی را بدون این که خود در جنگ مشارکت داشته باشد به امیران می‌سپرد. اشرافیت ذی نفوذ عصر جنگیزی از میان سران قبایل برخاسته بودند، بنابراین از حیث نظامی توان هم‌آوردی با خاندان جنگیزی را داشتند که خود از بزرگان طایفه قیات بودند. این مهم، که امکان حفظ موقعیت و زمینه‌های انتقال

۱. ولادیمیرتسف، (۱۳۶۵)، *نظام اجتماعی مغول*، ترجمه شیرین بیانی، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ص ۱۳۴، ۱۵۴، ۱۷۶-۱۷۷.

۲. بارتولد، و. (۱۳۶۶)، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات آگاه، ص ۸۰۳-۸۰۱.

۳. همان، ص ۷۹۵-۷۹۶.

جایگاه ایشان را برای فرزندانشان فراهم می‌کرد، نوعی مشروعیت را برای آن‌ها می‌آورد که تنها در صورت تأمین منافع، حاضر به تعامل با خاندان چنگیزی بودند.

رشیدالدین فضل‌الله در شرح دستور قآن مبنی بر پیوستن دو نفر از هرده نفر از لشکریان فرزندان و فرزندزادگان چنگیز به هولاکو، تصریح می‌کند که در این جهت، فرزندان امرای بزرگ و برگزیده، انتخاب شدند. این امر حاکی از آن است که هسته مرکزی سپاهیان هولاکویی نیز از اشرافیت نظامی تشکیل شده بود و اشرافیت مغولی در بنیان قدرت او نقش اصلی داشت.^۱ امرای بزرگی همچون ایلکای نویان، سونجاق نویان، سونتای نویان، ابتای نویان، سماغار نویان، شکتور نویان و ارغون آقا از جمله این بزرگان بودند که رشیدالدین فضل‌الله در شرح مسئله جانشینی آباقا به جای پدر از آن‌ها یاد کرده و ذکر نام همه آنها را موجب تطویل کلام دانسته است.^۲ انتخاب ایلخان و یا تأیید حکومت او در قوریلتهای توسط همین اشرافیت نظامی صورت می‌گرفت و نقش آن‌ها در این خصوص بسیار بارز بود. انتخاب ایلخان در ایران هم تشریفاتی همانند انتخاب قآن داشت. در زمانی که خان قبلی یکی از فرزندان را برای جانشینی تعیین کرده بود، با برپایی قوریلتهای و رعایت تشریفاتی ویژه او را به حکومت می‌نشانند؛ در غیر این صورت یکی از خان‌زادگان را به حکومت انتخاب می‌کردند. معمولاً این انتخاب به آسانی صورت نمی‌گرفت و دسیسه‌های خان‌زادگان و امرا و توطئه‌های پشت پرده چگونگی آن را تحت تأثیر قرار می‌داد. در این میان، نقش امرا بسیار تعیین‌کننده بود و جهت‌گیری‌های ایشان سهم مهمی در تثبیت قدرت مدعی

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، (۱۳۶۲)، جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۲، تهران: انتشارات اقبال، ص ۴۱۵-۴۱۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۴۲.

جانشینی داشت. آن‌ها با بهره‌گیری از نفوذ سنتی و پایگاه اشرافی خویش که نوعی مشروعیت کارکردی برای ایشان در پی داشت؛ نفوذی که در میان خواتین داشتند و زمینه تعامل و تقابل با خان‌زادگان را برایشان هموار می‌کرد؛ حضور فعال در اردوها و دستگاه ایلخانی که موجبات اشراف بر شرایط را برای آن‌ها فراهم می‌کرد و البته مناسبات دو جانبه‌ای که با رجال ایرانی و اقشار اهل قلم داشتند و امکان دخالت مؤثرتر را در اختیار ایشان قرار می‌داد، در این خصوص و البته در سایر اموریافای نقش می‌کردند. بنابراین، یکی از مهم‌ترین ارکان تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری در امور بودند.

در این میان، البته برخی از امرا نفوذ بیشتر و سهم تعیین‌کننده‌تری داشتند. تا جایی که می‌توان در کنار هریک از ایلخانان، امیر مقتدری را نشان کرد و به گونه‌ای از زوج قدرت در هر عصری سخن به میان آورد. ارتباط متقابل کیتبوقانیان - هولاکو؛ سونجاق‌نویان - آباقا و احمد؛ امیر بوقا - ارغون؛ شیکتورنویان و آقبوقا - گیختاتو؛ طغاجارنویان - بایدو؛ امیر نوروز - غازان؛ قتلغ‌نویان و امیر چوپان - الجایتو؛ امیر چوپان - ابوسعید را می‌توان نمودهایی از این میزان نفوذ دانست.^۱ البته از یاد نبریم که با وجود این همه نفوذ و نزدیکی، از آنجا که ساخت قدرت در عهد ایلخانان به گونه‌ای بود که بعضاً امکان زیاده‌خواهی را برای امرا فراهم می‌آورد؛ در مواردی ایلخانان مجبور به شدت عمل و تسویه حساب خونین با همین امرای ذی نفوذ می‌شدند که قتل بوقا، نوروز و خاندان چوپانی از جمله نمودهای آن است.

در مراسم انتخاب ایلخان، رؤسای قبایل مغول و صاحب منصبان متنفذ و خواتین شرکت داشتند اما نقش اصلی در جریان انتخاب یا تأیید حکومت

۱. عباسی، جواد، (۱۳۷۹)، *امارت در ایران عهد مغول*، رساله دکترا، تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ص ۲۸۸.

نامزد مورد نظر، از آن خان زادگان و امرا بود و زنان نقش تعیین کننده ای نداشتند.^۱ نقش امرا و خان زادگان در انتخاب ایلخانانی همچون «احمد» (۶۸۰-۶۸۳ هـ. ق / ۱۲۸۱-۱۲۸۴) و «گیخاتو» (۶۹۰-۶۹۳ / ۱۲۹۱-۱۲۹۳) و همین طور توطئه علیه این دو و جایگزینی «بایدو» (۶۹۳-۶۹۴ هـ / ۱۲۹۳-۱۲۹۴) به جای گیخاتو و یا پذیرفتن حکومت «غازان» (۶۹۴-۷۰۳ هـ / ۱۲۹۴-۱۳۰۳) به جای بایدو بسیار مهم بود و مراسم انتخاب (قوریلته‌ای) کاملاً جنبه نمادین داشت. از زمان غازان به بعد، با وجود این که جلوس ایلخان براساس مراسم اسلامی صورت می گرفت، تشریفات مغولی به طور کامل از میان نرفت و تا آخر عهد ایلخانی قوریلته‌ای را برپا می داشتند. ماهیت نظامی این حکومت و رویکرد آن تا آخر عهد آن ها با شدت و ضعف باقی ماند. در مورد غازان که همانند پدر علیه ایلخان وقت قیام کرد و قشر عظیمی از مغول ها فرمان او را گردن نهادند، نقش طبقات نظامی بارز بود و حمایت بزرگانی همچون امیر نوروز، طغاجار، چوپان، قورمشی و بوغدای از وی تأثیر فراوان داشت.^۲ این در حالی بود که برخی از امرا در زمان سلطنت احمد تکودار با اسلام پذیری وی و نفوذ رجال مسلمان بیمناک شده بودند و جهت گیری های آن ها در سقوط احمد و قدرت گیری ارغون نقش بسزا داشت. در زمان او اگرچه به گزارش *وصاف* «غلغل قرايه» جای خود را به «قلقل مصاحف» داد^۳ و با مسلمانی ایلخان و خیل عظیم مغول ها اوضاع

۱. بنگرید به: اشپولر، برتولد، (۱۳۶۸)، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، ج ۳، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ص ۲۵۹.

۲. رشیدالدین فضل الله همدانی، (۱۳۶۲)، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، ج ۲، تهران: انتشارات اقبال، ص ۹۰۵.

۳. *وصاف الحضرة*، فضل الله بن عبدالله، (۱۳۳۸)، *تاریخ و صاف الحضرة*، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریز، ص

متحول شد، اما هنوز اکثریت مغول‌ها نگاه نظامی و برتری جویانه به رعیت داشتند و نمودهایی از گرایش‌های گریز از مرکز وجود داشت. تسویه حساب‌های سیاسی در هنگام جلوس ایلخان و قتل سران لشکری و کشوری امری عادی بود و به غیر از قتل وزراء و دیوانسالاران که مورد توجه عام محققان قرار گرفته، کشتار امرای نظامی و بزرگان و خان‌زادگان مغولی نیز کم نبود. در این زمینه، افراط عمل‌گازان از دیگران بیشتر بود. انتخاب یا تأیید انتخاب ایلخان در دوران نامسلمانی امری ساده نبود و در دوره چهارده ساله مرگ‌آفاقا تا قدرت‌گیری غازان، موقعیت ایلخانان در این زمینه تا حدودی متزلزل بود. در این خصوص، قدرت و شخصیت خان‌زادگان، اعمال نفوذ و تطمیع و تهدید از طرف آن‌ها به همراه منفعت‌طلبی و جهت‌گیری سران نظامی نقش بسیار مهمی داشت.

توجه به مناطق مرزی و موقعیت سپاهیان ساکن در آن حدود، دقت در تعیین حکام یا فرماندهان اعزامی به این مناطق، برای ایلخانان اهمیت زیادی داشت. نظر به خطرات همیشگی که قلمرو ایلخانان را تهدید می‌کرد، توجه بیشتر به مناطق مزبور امری ضروری بود. یکی از عوامل مهمی که موجب می‌شد موقعیت سران نظامی در حکومت ایلخانی نادیده گرفته نشده و یا کم‌رنگ نشود همین خطرات احتمالی و لزوم آمادگی روزافزون برای جنگ در این مناطق بود. اشرافیت نظامی عهد ایلخانی، دارای یورت‌ها و علف‌خوارهای خاص خود بودند و از راه استثماربخشی از رعایا درآمد زیادی به دست می‌آوردند. این نفوذ امرا در عهد مسلمانی ایلخانان هم مشهود بود و با وجود اقدامات غازان، هنوز از اهمیت زیادی برخوردار بودند.

میزان تأثیرگذاری اشرافیت نظامی در ساخت سیاسی عهد ایلخانی تا آنجاست که پس از تثبیت موقعیت خویش، بنا به ضرورت، بعضاً جهت‌گیری

مغایر با تمایلات ایلخانان داشتند و متناسب با منافع خویش عمل می‌کردند. اشرافیت نظامی مغول، با ابتدا بر کارآمدی خود در روند تکوین و تحول قدرت مغول، از زمان چنگیز تا این دوره، خود را سهیم در روند مذکور می‌دانست. امرای بزرگ و نوپان‌ها با تکیه بر سنن کارآمدی همچون یاسا و یوسون چنگیز، نقش محرز قوریلتای در تعیین یا تأیید جانشین، ادعای اشراف بر این سنن و مهم‌تر ضرورت وفاداری و اجرای آن در همه ازمه، قدرت جویی و زیاده‌خواهی خود را توجیه می‌کردند و در صورت نیاز، علیه شخص ایلخان نیز توطئه می‌کردند. اگرچه بنابر ضرورت، قدرت ایلخانی در کلیت خود و به‌ویژه متناسب با منافع و مصالح شخص حاکم و وابستگان او، به نظم معطوف در نظام اقتصاد امری تن داده بود و لذا سنت‌های حکومتی ایران را پذیرفته بود، اما حسب موضع‌گیری اشراف نظامی، فراز و فرودهای فراوانی در این بستر کلی وجود داشت. آنچه مسلم است، اشرافیت نظامی، هر چند با تلفات فراوان ناشی از تسویه حساب‌ها و پاک‌سازی‌های چنگدگانه، از موضع خود عقب نمی‌نشست و هربار در هیئتی جدید سعی در حفظ موقعیت داشت.

تردیدی نیست که ماهیت نظامی حکومت ایلخانان و پرداختن ایشان به جنگ‌های دائمی که بعضاً هم از سراختیار نبود و در جهت حفظ موجودیت به آن می‌پرداختند، آن‌ها را مجبور می‌کرد که تا اندازه زیادی هواخواه سپاهیان به‌طور کلی و اشرافیت نظامی به‌طور اخص باشند. در این زمینه، طبیعی بود که ایلخان ایده و عمل این بزرگان نظامی را ارج گذارده و یا حداقل نسبت به آن مدارا کند. اما سؤال این است که حاکم ایلخانی تا چه اندازه می‌توانست در این زمینه تسامح به خرج دهد و جامعه و حکومت را در بستر گذرای اقتصاد نظامی باقی گذارد؟ اگر اشرافیت نظامی پس از تثبیت موقع خود، خلاف تمرکز و انسجام اقتصادی و سیاسی عمل می‌کرد، تکلیف حکومت مرکزی ایلخانی،

یاسای چنگیزی، اهمیت خاندان و خون چنگیزی، نظم تشکیلاتی و نظامی حکومت ایلخانی و مهم‌تر جایگاه شخص ایلخان چه می‌شد.

به نظر می‌رسد آنچه تحت عنوان اشرافیت نظامی، گرایش‌ها و اختیارات گسترده و بعضاً رفتار لجام‌گسیخته آن‌ها مطرح می‌شود بدون وجود شخص ایلخان و خاندان چنگیزی مفهومی نداشت. عملاً اشرافیت نظامی در خدمت دستگاه ایلخانی و جزئی از بیان آن به شمار می‌رفت و نسبت به شخص ایلخان و قدرت او مفهومی ثانویه داشت. ماهیت نظامی حکومت ایلخانی موجب می‌شد که ایلخان قبل از اینکه یک حاکم اجرایی صرف باشد به عنوان یک فرمانده نظامی و تأمین‌کننده منافع اقتصادی - سیاسی سران نظامی به حساب آید. از این رو، موقعیت او نسبت به دیگر سران نظامی موقعیتی برتر بود و هرگونه عملکردی از طرف آن‌ها، عملکرد اطاعت یا مخالفت جویانه زیردستان در برابر او محسوب می‌شد. طبیعی بود که ایلخانان، حتی ضعیف‌ترین آن‌ها، مادامی که براریکه قدرت بودند آنقدر قدرت داشتند که قوی‌ترین امیران و وابستگان به آن‌ها را از پای در بیاورند. آنچه تحت عنوان نفوذ امرای نظامی و تأثیرگذاری آن‌ها در مسئله مهمی همچون انتخاب یا عزل یک ایلخان گفته می‌شود تنها زمانی می‌توانست مفهوم و نمود عملی داشته باشد که مدعی قوی‌تری از دودمان چنگیزی آن‌ها را تحت حمایت قرار دهد. شواهد این واقعیت در عهد ایلخانی متعدد است و معمولاً در تسویه حساب‌های سیاسی که پس از جلوس ایلخان جدید انجام می‌گرفت، این سران نظامی بودند که بیشترین زیان را متحمل می‌شدند.

نفوذ و پایگاه قابل توجه اشرافیت نظامی، در میان حکومت‌های دارای پایگاه ایلی که در ایران و فراتر از آن پدید آمدند، یک مسئله معمول بود، اما نکته این است که هیئت حاکمه در هر عصری، پس از به پایان آمدن عصر جهانگیری، در

گذار به عصر جهان داری، سعی در نهادینه کردن طریق حکم داری می کرد و لذا مجبور بود زیاده طلبی های بی حد و حصر اشرافیت نظامی را کنترل کند. آنچه تحت عنوان ضرورت پذیرش سنت های سیاسی - اقتصادی معطوف به اقتصاد امری در زمان ایلخانان مطرح شد نیز ناظر به همین روند است. ایلخانان به مانند حکومت های ترکی که قبل از آن ها در مناطقی از ایران یا فراتر از آن به قدرت رسیده بودند، ناگزیر به پذیرش سنت های حکومتی ایران و واگذاری امور به کارگزاران دیوانی و اجرایی ایرانی شدند و از سراضطرا، اهل قلم و اشرافیت تاجیک را مورد حمایت قرار دادند. این مهم، نوعی همנוایی سیاسی را میان اشرافیت دیوانی و شخص ایلخان پدید می آورد که در نظریه جامعه و اقتصاد رویکرد متمرکز داشت و با همه آسیب پذیری، سعی در مهار رفتارهای غیرمدنی اشرافیت نظامی می کرد.

البته اشرافیت نظامی نیز به سادگی عقب نشینی نمی کرد و نظریه پیشینه و تبار خود در تاریخ و دستگاه قدرت مغول، سخت با آن ها مقابله می کرد. هر چند نحوه تقابل اشرافیت نظامی و اداری و یا همانا اهل شمشیر و اهل قلم (با نگرش سیاسی - فرهنگی)، حسب شرایط موجود در هر عصری متفاوت بود، اما با اهتمام به مواردی همچون نامسلمانی قوم غالب، اعتنای بی حد و حصر ایشان به یاسا و یوسون چنگیزی (که در کنه خود بی اعتنایی یا بی تفاوتی به شریعت و قواعد عرفی موجود در خود داشت)، تقابل موجود را می توان در قالب دو گانه های دیگری همچون مسلمانی و نامسلمانی (با نگرش سیاسی - اعتقادی)، ایرانی و انیرانی (با نگرش سیاسی - قومی)، ساختار مدنی و ساختار ایلی (با نگرش سیاسی - اجتماعی)، اقتصاد امری و اقتصاد نظامی (با نگرش سیاسی - اقتصادی)، گرایش تمرکز گرایانه و گریز از مرکز (با نگرش سیاسی - نظامی) نیز تقسیم بندی و تحلیل کرد.

دوگانه‌های مذکور، تمامی، آمریت، نفوذ و جایگاه اشرافیت نظامی را از حیث تلاش برای میدان‌داری و حفظ نفوذ بیشتر در خود دارند. با این حال، از همان آغاز عصر ایلخانان، شخص ایلخان و همفکران او در راستای حفظ برتری خویش و البته ماندگاری نظام قدرت، با همه توجهی که به این اشرافیت نظامی نشان می‌دادند، سعی در مهار آن‌ها داشتند و قدرت بی‌حد و حصر ایشان را نمی‌پذیرفتند. در این جهت، با بهره‌گیری از مشروعیت تبار چنگیزی، اعتبار خاندان طلایی و تقدسی که برای آن قائل بودند، قدرت‌گیری خود را به نیروی آسمانی و تأیید «تاب‌تنگری» نسبت می‌دادند و سعی بر آن داشتند تا با زیاده‌خواهانی که از این اعتبارات محروم بودند، مقابله کنند. ضرورت مهار رفتارهای غیرمردنی و زیاده‌خواهانه، الزام به نظم‌پذیری و پذیرش سنن نظام‌مند حکومت‌داری، با ادعای تأیید آسمانی قدرت، حاکمان ایلخانی و فرهیختگان اهل قلم ایرانی را در یک سو قرار می‌داد و به کنش آن‌ها برای وادار کردن اشرافیت نظامی به تعامل با خویش، همنوایی می‌بخشید. با این حال، تحقق این مهم به آسانی امکان‌پذیر نبود و البته به قلمرو ایلخانان و بازه زمانی فرمانروایی آن‌ها نیز محدود نمی‌شد. همین مهم، یعنی تلاش برای بررسی پیشینه نحوه تقابل و تعامل با اشرافیت نظامی در میان مغول‌ها در دوران قبل و بعد از قدرت‌گیری ایلخانان، مسئله‌ای است که «مایکل هوپ»، نویسنده کتاب پیش رو، با در نظر داشتن تحولات نظام قدرت در حد فاصل دوران مرگ چنگیز تا عصر ایلخانان (عصر قآن‌ها) و برجسته‌تر در عصر فرمانروایی ایلخانان سعی در پرداختن بدان کرده است.

درباره ترجمه

هوپ، چنان‌که خود اذعان می‌کند برای ارائه تفسیر جدیدی از چگونگی فهم و اعمال قدرت در عصر قآن‌های جانشین چنگیز و به ویژه عصر ایلخانان، از نظریه

«ماکس وبر» درباره «روالمند شدن کاریزما» استفاده کرده است. همین طور خاطرنشان می‌سازد که با نگرشی متفاوت، از نحوه استفاده حمید دباشی از نظریه وبر در تفسیر تحولات سیاسی پس از رحلت حضرت رسول (ص) الگو گرفته است. با این تفاوت که دباشی نظریه وبر را برای شرح نوعی واگرایی تاریخی به کار گرفته اما هوپ از این نظریه، در شناخت نوعی واگرایی ایدئولوژیک در عصر ایلخانان بهره برده است.

در تفسیر هوپ، در عصر ایلخانان، در راستای تأمین منافع دو گروه برجسته، دو جریان روالمند قدرت موسوم به «کاليجياليست‌ها» و «پاتريمونياليست‌ها» پدید آمده است که هر دو با ادعای حفظ و حراست از سنن و میراث چنگیزی، به عنوان رهبری کاریزما، به رویارویی پرداخته‌اند.^۱ جناح پاتريمونيال، با اهتمام

۱. در حکومت پاتريمونيال (بدومیرائی) فرمانروا در رأس همه امور است و نوعی سلطه مطلقه را بر اقشار مختلف جامعه اعمال می‌کند. در پاتريمونيالیسم (سلطانیسم)، نظام حاکم با توسل به سنن، میراث، خون و خاندان، برای خود قائل به برتری است و یک‌سالارانه (اتوکراسی) حکومت می‌کند. در تقسیم‌بندی ماکس وبر درباره انواع اقتدار یا همان سبک‌های حکومتی (آیدیال تایپ)، پاتريمونيال معادل اقتدار سنتی است. در مقابل، حکومت کاليجياليستی، ادعای سهم بودن بزرگان سیاسی - نظامی (در خصوص مغول‌ها: اشرافیت نظامی یا همان نویات) را در تکوین و تثبیت نظام قدرت مطرح می‌کند و نوعی حکومت شورایی - مشورتی را با طرح و تأمین مطالبات خویش در نظر دارد. در برداشت مورد نظر مؤلف کتاب، کاليجياليست‌ها در پرتو نوعی نگرش عرفی، با استناد به یاسا و قوربلیتای در تعیین جانشین قآن یا ایلخان، در پی مداخله در انتصاب حاکم و شیوه فرمانروایی وی بودند تا سهم خود را در نظام حاکم به دست آورند و مانع از خودسالاری و یک‌تازی شخص قآن یا ایلخان شوند. با وجود حساسیت و دقت مترجم برای برگرداندن دو مفهوم «پاتريمونياليست» و «کاليجياليست» و مشتقات آن‌ها با تعبیر یا تعبیراتی به زبان فارسی، نظریه این که کاربرد این دو مفهوم کلیدی در هر مبحث و چه بسا پاراگراف‌ها و جملات با تعبیر خاصی از آن‌ها در فارسی برابری پیدا می‌کند و ممکن است یکسانی را از متن بگیرد، از سرتفقه، همان اصطلاحات زبان اصلی به کار رفته است.

به حق موروثی فرزندان چنگیز (آلتان اوروق / آروغ) و به ویژه فرزندان تولوی، با توسل به این که کاریزمای چنگیزی از راه خون و استخوان به سلاله او منتقل شده و لذا در عصر روالمندی قدرت، همه چیز متعلق بدانهاست و حق مشروع آنها تلقی می شود، تفسیر خود را از اعمال قدرت به نمایش می گذاشت. این تفسیر، به تدریج با اندیشه پادشاهی مطلقه که از سوی نخبگان دیوانی ایرانی به حاکمان مغولی ارائه شد ترکیب شد و رویکرد پدرشاهانه مغولی را با حمایت جدی دولتمردان ایرانی که منافع خود و جامعه را در تمرکز قدرت در دست ایلخانان می دیدند، همراه ساخت. در مقابل، کالیجیالیست ها، جریان روالمندی کاریزما در ازمنه پس از مرگ چنگیز را از حیث عرف و سابقه تفسیر می کردند. در نگاه آنها، چنگیزخان، تنها امپراتوری را فتح نکرده بود، بلکه مجموعه قواعد و سیاست های تنظیم رفتار و مناسبات سیاسی پدید آورده بود که پشتوانه استمرار قدرت مغول به شمار می رفت. در نگاه آنها، خبرگی و اشراف ایشان بر این مجموعه قوانین و سنن که به واسطه نزدیکی و سوابق خدمت به رهبر کاریزما حاصل شده بود، آنها را مستحق ثروت و قدرت می کرد و سلاله چنگیز به ناگزیر باید حرمت و موقعیت آنها را لحاظ می کردند.

مایکل هوپ، بازتاب تاریخی این دوگونه تفسیر قدرت را در حد فاصل مرگ چنگیز تا پایان عصر ایلخانان بررسی کرده و فراز و فرودهای آن را، هم از حیث ساختار و رقابت های جناحی و هم از جهت تقابل جناحین مورد مطالعه قرار داده است. صرف نظر از تبیین و تفاسیر خاص وی که ممکن است از سوی صاحب نظران عصر ایلخانان مورد نقد و نظر قرار گیرد، بهره گیری وی از نظریه در تاریخ شناسی و اهتمام به نسبت نظریه و تاریخ، در جای خود قابل تأمل است. بهره گیری هوپ از چارچوب نظری و رویکرد بین رشته ای، پژوهش وی را از حیث روشمندی متمایز کرده و الگوی قابل اقتباسی را در اختیار صاحب نظران

قرار داده است.

کتاب در پنج فصل اصلی و نتیجه‌گیری تنظیم شده و مطالب را با نظم منطقی و ساختاری محتوایی در خود جای داده است. فصل اول ضمن دربرگرفتن ادبیات تحقیق، اعم از مسئله مورد نظر، نظریه و چارچوب روشی، نقد و نظر درباره سایر دیدگاه‌ها و نقد منابع مورد استفاده، تکوین قدرت چنگیزخان و جایگاه کاریزمایی او را در ساختار قدرت نوظهور مغول بررسی می‌کند.^۱ فصل دوم با عنوان: مسئله جانشینی، کودتای خاندان تولوی و حکومت پاتریمونیال؛ تاریخ امپراتوری مغول در دوران «اوکتای قآن» (۶۲۶-۶۳۹ / ۱۲۲۸-۱۲۴۱) تا زمان «گیوک» (۶۴۴-۶۴۷ / ۱۲۴۶-۱۲۴۹) را با اهتمام به التفات آن‌ها به اشرافیت نظامی و نفوذ کالیجیالیست‌ها بررسی کرده و سپس انتقال قدرت از خاندان اوکتای به خاندان تولوی را در حکم کودتایی که در راستای حکومت مطلقه «منگوقاآن» (۶۴۸-۶۵۷ / ۱۲۵۰-۱۲۵۸) و دگرگونی ساختار قدرت به زیان اشرافیت نظامی و ضعف موقعیت کالیجیالیست‌ها پدید آمد تبیین و تفسیر می‌کند.

تسویه حساب‌های خونینی که در آغاز قدرت‌گیری گیوک برای دوری گزیدن از سیاست‌های عصر نایب السلطنگی مادرش صورت گرفت و مهم‌تر پاکسازی‌های گسترده‌ای که در پی قدرت‌گیری خاندان تولوی اتفاق افتاد در این فصل بررسی شده است. فصل سوم با عنوان هولاکو و ایلخانان، حکومت کالیجیال در آغاز عصر ایلخانان؛ مهم‌ترین تحولات دوران ایلخانی هولاکو (۶۵۴-۶۶۳ / ۱۲۵۶-۱۲۶۴) و آباقا (۶۶۴-۶۸۰ / ۱۲۶۵-۱۲۸۱) را با اهتمام به

۱. مؤلف، مطالب فصل اول را در ذیل عنوان مقدمه آورده است، اما در ترجمه در راستای انسجام مباحث، مقدمه نویسنده و همین‌طور بررسی و نقد منابع جدا شده و قبل از فصل اول با عنوان: «اقتدار کاریزماتیک چنگیزخان» آمده است.

جایگاه و نفوذ اشرافیت نظامی به عنوان نمود برتری رویکرد کالیجیالیستی بررسی می‌کند. فصل چهارم با عنوان: احیای حکومت پاتریمونیالیستی و مبارزه برای برتری سیاسی؛ سلسله تلاش‌های دو جناح برای تفوق در قدرت را حسب تحولات دوران ایلخانی احمد تکه‌ودار (۶۸۰-۶۸۳/۱۲۸۱-۱۲۸۸)، ارغون (۶۸۴-۶۹۰/۱۲۸۵-۱۲۹۱)، گیخاتو (۶۹۱-۶۹۴/۱۲۹۱-۱۲۹۴) و غازان (۶۹۴-۷۰۳/۱۲۹۴-۱۳۰۳) تبیین و تفسیر می‌کند. به ویژه تلاش‌های ارغون برای احیای حکومت پاتریمونیالیستی، به تبعیت از منگوقاآن و مقابله با نوپان‌ها و مهم‌تر عملکردهای غازان را در این جهت برجسته می‌کند. عملکرد غازان به عنوان پادشاهی مسیحایی که با اسلام‌پذیری و بهره‌گیری از سنن و شعایر دینی و مذهبی سعی در پیشبرد اهداف پاتریمونیالیستی خود داشت، با تفسیری متفاوت بررسی می‌شود و پاکسازی‌ها و تسویه حساب‌های خونین آغاز قدرت‌گیری و دوره حکومت وی در این جهت مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. فصل پنجم با عنوان: امارت یا سلطنت، میراث چنگیزی؛ برتری متناوب جایگاه و نفوذ امرا و اشرافیت نظامی در دوره الجایتو (۷۰۴-۷۱۶/۱۳۰۴-۱۳۱۶) و بیشتر در عهد ابوسعید (۶۱۷-۶۳۶/۱۳۱۷-۱۳۳۵) را در حکم احیای قدرت کالیجیالیستی؛ روندی که در نهایت زمینه را برای تشکیل سلسله‌های حکومتی خارج از خاندان چنگیزی توسط امرا فراهم کرد، بررسی می‌کند. نتیجه‌گیری، به گونه‌ای، تأیید فرضیه نویسنده را با تأکید بر این که می‌توان چالش‌های قدرت در عصر ایلخانی را به جای رقابت‌های اهل قلم و اهل شمشیر و همین‌طور مسلمانی و نامسلمانی، در قالب نگرش‌های پاتریمونیالیستی و کالیجیالیستی تفسیر کرد، در خود دارد. تفاسیر دیگر را می‌توان در جوف این دوگانه بررسی کرد و تلاش‌های اهل قلم و بزرگان مسلمان برای مهار رفتار مغول‌ها و بومی کردن آن‌ها در پرتو مسلمانی را باید در پرتو کنش و واکنش این جریان‌ها فهم کرد. در نگاه

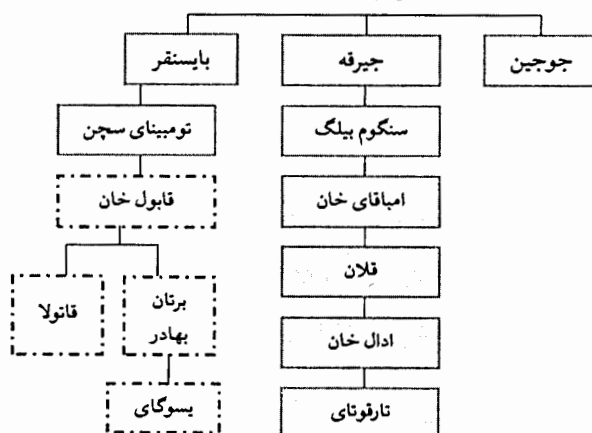
وی، این تفسیر کاليجياليستی بود که در نهایت امر به برتری رسید. آمریت امرایی که از خون چنگیزی نبودند اما حکومت تشکیل دادند و در ادامه آن، قدرت‌گیری تیمور از جمله نموده‌های این برتری است.

علاقه مترجم به تاریخ ایران در عهد ایلخانان، به عنوان یکی از ادوار مورد توجه، رویکرد روشمند و بهره‌گیری کارآمد نویسنده از نظریه، تفسیر متفاوت وی از سیر تحول نظام قدرت در عصر ایلخانان و ضرورت آشنایی علاقه‌مندان فارسی‌زبان به دگرگونی‌های این عصر با بینش و روش متفاوت، موجب ترجمه این کتاب شده است. در ترجمه کتاب، ضمن تلاش مضاعف برای وفاداری به متن اصلی، انتقال معنا و مفهوم تاریخی مدنظر بوده است. در این راستا، فهم تاریخی و شناختی که مترجم از تاریخ ایران عصر ایلخانان داشته است در برگرداندن کتاب کمک بسیاری کرده است. در بسیاری موارد، با توسل به معادل‌های اصطلاحات و مفاهیم به زبان اصلی، سعی در استحصال معنا و انتقال منظور متن شده است. در همه موارد، به جای ترجمه نقل قول‌های مستقیمی که نویسنده از منابع دست اول فارسی گرفته است، با رجوع به منابع جملات و عبارات متن اصلی آمده است تا با ارائه متنی روان و مطابق با روایت منبع اصلی، مخاطب فارسی‌زبان ارتباط نزدیک‌تری با ترجمه برقرار کند. در جهت یک‌دستی متن، دیگر منابع مورد استفاده و ارجاع مؤلف نیز به فارسی ترجمه شده و به سیاق مؤلف در پانویس آمده است. از این حیث، به لحاظ شمول استفاده نویسنده از منابع مختلف، با وجود تلاش لازم، ممکن است تلفظ برخی از اسامی به نحو دیگری نیز قابل خوانش باشد. البته منابع پایانی کتاب به همان زبان اصلی در متن فارسی گنجانده شده است. در ترجمه متن، تا جای ممکن سعی بر آن بوده است تا مگر به ضرورت، از توضیح تکمیلی و آوردن مطالبی در پانویس‌ها خودداری شود و نقد و تحلیل دیدگاه‌های مؤلف به

خوانندگان محترم واگذار شود. با این حال، به هنگام ضرورت، توضیح مترجم با قید عنوان مترجم در کمانک مشخص شده است. نکته آخر این که با وجود تلاش مترجم برای ارائه برگردانی قابل فهم و در عین حال وفادار به متن اصلی، بی تردید حاصل کار، کاستی‌هایی دارد. مترجم ضمن اذعان بر این مسئله و پذیرش هرگونه اشتباه احتمالی در انتقال معنای متن، امید دارد که اصحاب تاریخ و دیگر مخاطبین محترم این نوشتار و به ویژه متخصصان و علاقه‌مندان تاریخ عهد ایلخانان، با بیان انتقادات و ذکر نقیصه‌ها، بنده و دیگر علاقه‌مندان را در فهم بهتر تاریخ این عهد یاری رسانند.

قیات - بورجیگین

قایدو خان



جدول شماره ۱

مقدمه مؤلف

اقتدار سیاسی^۱ درون امپراتوری مغول را می‌توان به چنگیزخان، مؤسس این امپراتوری نسبت داد که تا سال ۱۲۰۶/۶۰۴ هـ.ق همه جمعیت متخاصم نواحی شمالی دیوار بزرگ را تحت فرمانروایی خویش یکپارچه کرد و بدین ترتیب یگه مغول اولوس (قلمرو بزرگ مغول) را پدید آورد.^۲ چنگیزخان از سال ۱۲۰۶/۶۰۴ هـ.ق تا زمان مرگش به سال ۱۲۲۷/۶۲۴ هـ.ق، مغول‌ها را در یک سری لشکرکشی از چین تا ایران هدایت کرد که به ایجاد بزرگترین امپراتوری یکپارچه زمینی انجامید که جهان تاکنون به خود دیده است. دامنه وسیع دستاوردهای نظامی، اجتماعی و سیاسی چنگیزخان، اقتدار و نفوذ بی‌همتایی را در میان مغول‌ها به وی بخشید. حکومت وی نمونه‌ایده‌آلی از نحوه کشورداری مغول بود که در بستر آن مردم می‌توانستند بالاترین سطح رضایت و رفاه را به دست آورند. همه فرمانروایان بعدی امپراتوری مغول، در پی آن بودند تا با توسل به مظاهر و سنن کاریزمایی چنگیزخان قدرت خود را مشروعیت بخشند.

-
۱. مؤلف در همه جا از مفهوم اقتدار برای اشاره به قدرت و بینش سیاسی جناح‌های درگیر استفاده می‌کند. با این حال، نظریه تفاوت مفهومی دو اصطلاح قدرت و اقتدار در عرف سیاسی دوران مدرن، در ترجمه، حسب مورد از هر دو مفهوم استفاده شده است.
 ۲. در شرح این اصطلاح بنگرید به: ایگور دی رایچولتز، «قان، قآن و مهرگیوک»، اسناد بربرها: بزرگداشت هفتادمین سالگرد تولد والترهایسیگ، ویراسته کلاوس گاسترومایکل وایر، انتشارات انجمن اورال - آلتایی، ج ۱۸/ ۳۷، ویزبادن: اوتوهاراسوویتس، ۱۹۸۳، ص ۲۷۴.

پژوهش حاضر، تفسیر جدیدی را از چگونگی فهم و اعمال قدرت سیاسی در دوران آغازین امپراتوری مغول (۱۲۵۹-۱۲۲۷ م/ ۶۲۴-۶۵۶ هـ.ق) و دولت جانشین آن در ایران، ایلخانان، (۱۲۵۸-۱۳۳۵ م/ ۶۵۶-۷۳۳ هـ.ق) ارائه می‌دهد. در ادامه نشان داده می‌شود که پس از مرگ چنگیزخان دو جریان قدرت سیاسی پدید آمده است: *کالیجیال* و *پاتریمونیالیست*. هریک از این جریان‌ها نمایانگر منافع اقتصادی و سیاسی گروه‌های مختلف درون امپراتوری مغول بودند. گروه‌های مذکور به ترتیب، اشرافیت متمکن (شامل فرماندهان، خواتین و شاهزادگان خردسال) و دولت مرکزی (متشکل از خان، تشکیلات اداری وی و کارکنان درباری) را در برمی‌گرفتند. حامیان هر دو جریان مدعی بودند که به آرمان فرمانروایی خاندان چنگیزی وفادارند، اما موقعیت‌های متفاوت آن‌ها در جامعه مغولی موجب می‌شد نسبت بدانچه که قدرت سیاسی مشروع قلمداد می‌شد دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشند. این کتاب، به تفصیل، منشأ و تفاوت‌های میان این دو جریان را بررسی می‌کند؛ نقشی که در توسعه سیاسی دوره آغازین امپراتوری مغول ایفا کرده‌اند تحلیل می‌کند و نقش تنش‌های ایدئولوژیک میان آن‌ها را در وقایعی که به تجزیه امپراتوری انجامید مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

پژوهش حاضر در جهت تفسیر سیر تحول قدرت سیاسی در دوره آغازین امپراتوری مغول و حکومت ایلخانان از بحث ماکس وبر درباره «روالمند شدن کاریزما»^۱ استفاده کرده است. وبر از اصطلاح «روتینه شدن» برای توصیف روند انتقال از دلبستگی سیاسی موقتی پدید آمده برگرد رهبری کاریزما (همانند چنگیزخان) به حکومتی پایدار که به واسطه قوانین و سنن حمایت می‌شود استفاده کرده است.^۲ وبر استدلال می‌کند که این انتقال برای دوام یک جامعه

1. the routinization of charisma

۲. بنگرید به ماکس وبر، *اقتصاد و جامعه: طرحی در جامعه‌شناسی تفسیری*، ویراسته گونتر راث و کلاوس ویتچ، نیویورک، انتشارات بدمینستر، ۱۹۶۸، ص ۲۴۶-۲۵۴.

کاریزماتیک، پس از مرگ رهبری که به عنوان منبع تمامی قدرت و یکپارچگی آن عمل می‌کند، یک اقدام ضروری است. مرگ رهبر کاریزما جامعه را از انسجام سیاسی محروم می‌کند و آن را در خطر فروپاشی قرار می‌دهد. روتینگگی ابزاری است که به واسطه آن، یعنی نهادینه شدن اقتدار کاریزماتیک در قالب مناصب، قوانین و سنت‌های دائمی، نقصان مورد نظر از بین می‌رود. با تغییر وفاداری از یک شخص به یک نهاد، جامعه به امنیت و ثبات می‌رسد.

وبر استدلال می‌کند که روند روتینه شدن به واسطه منافع مادی «پیروان رهبر کاریزما»، که عناوین، عواید و قدرتشان وابسته به نزدیکی و خدمت به رهبر است، انجام می‌پذیرد. مرگ رهبر کاریزما، معیشت مریدان او را که علاقه‌مند به حفظ نظم اجتماعی موجودند به خطر می‌اندازد. بنابراین، اقتدار روتینه شده ناشی از توانایی «فرمانروا» (حاکم، حکومت) در حفظ رفاه مادی رعایاست. در یک شرایط روالمند، قاعده مبتنی بر توازن میان مطالبات مادی پیروان و قدرت فرمانرواست که آن‌ها را حفظ می‌کند. وبر استدلال می‌کند که پیوستگی منافع فرمانروا و هواداران او، در اوج خود، زمانی حاصل می‌شود که نیازهای اقتصادی و موقعیت اجتماعی هواداران متکی بر ابقای فرمانروا در مصدر قدرت است. اگر نیازهای هواداران تأمین نشود قدرت فرمانروا رو به ضعف می‌نهد. در پی آن، نظم اجتماعی روالمند نیز از بین می‌رود.

این پژوهش همین‌طور به شدت تحت تأثیر استفاده حمید دباشی از نظریه اجتماعی وبر برای شرح تحول اقتدار سیاسی در عصر آغازین امپراتوری اسلامی است.^۱ پژوهش دباشی درباره ظهور مذاهب شیعه و سنی به عنوان دو جریان اقتدار روتینه مأخوذ از کاریزمای پیامبر (ص) است: یک جریان از این‌که رهبری

۱. حمید دباشی، *اقتدار در اسلام: از ظهور حضرت محمد (ص) تا استقرار امویان*، نیو برانزویک: انتشارات ترنرکشن، ۱۹۸۹.

عالی جامعه اسلامی باید از طریق انتخابات شورایی برگزیده شود حمایت می‌کند و استدلال جریان دیگر بر تعیین رهبری جامعه از میان خاندان پیامبر (ص) (اهل بیت)^۱ است. بر اساس نظریه وبر، دباشی اختلافات سیاسی و اقتصادی هواداران هر دو فرقه را به عنوان علت اصلی واگرایی ایدئولوژیک آن‌ها برجسته می‌کند. پژوهش حاضر در ادامه راه دباشی با بهره‌گیری از نظریه روال‌مندی به تفسیر تحول قدرت سیاسی در دوران ایلخانان می‌پردازد. با این حال، یک تفاوت مهم وجود دارد و آن این‌که دباشی از نظریه وبر برای شرح یک واگرایی شناخته شده تاریخی استفاده می‌کند، اما پژوهش حاضر به شناخت نوعی واگرایی ایدئولوژیک در عصر ایلخانان می‌پردازد که تا هنوز شناخته یا درک نشده است.

این پژوهش استدلال می‌کند که در عهد ایلخانان، دو جریان اقتدار روال‌مند برای تأمین منافع دو گروه برجسته پدید آمده است. پاتریمونیالیست‌ها و کالیجیالیست‌ها، هر دو ادعا می‌کردند که جانشین سیاسی چنگیز خان هستند که بر اساس شکل جاافتاده‌ای از اقتدار اصیل کاریزماتیک پدید آمده‌اند. با وجود این، هر دو جریان بر اساس موقعیت خاص خویش در جامعه مغولی، تفسیرهای کاملاً متفاوتی از سنت چنگیزخانی ایجاد کردند. این اختلاف به شکل‌گیری اندیشه‌های مختلف درباره مسائلی همچون چه چیزی جامعه مغولی را برپا می‌دارد؟ امپراتوری مغولی چه هدفی را دنبال می‌کند؟ و امپراتوری مغولی چگونه اداره می‌شود؟ منجر می‌شود.

جناح پاتریمونیال اقتدار بیشتر ایلخانان را به عنوان حق موروثی فرزندان چنگیز (آلتان أروغ، خاندان طلایی) به ویژه اولاد تولوی و فرزند چهارم او

می دانستند. آن‌ها تصور می کردند که کاریزمای چنگیزخانی از راه خون و استخوان^۱ به فرزندان و سلاله او منتقل می شود. براساس این دیدگاه، تنها خاندان چنگیزخان می توانست به طور مشروع ادعای حاکمیت برامپراتوری وی را داشته باشد. سرزمین، منابع، شهرها، مردم و احشام، همگی به منزله اموالی تصور می شدند که به تصرف چنگیزخان درآمده و به صورت ارثی به فرزندان وی منتقل می شود. این مفهوم از سلطه پاتریمونیال بعدها با اندیشه پادشاهی مطلقه ترکیب شد که به واسطه دیوانسالاران نخبه‌ای که برای خدمت به امپراتوری در ایران به کار گرفته شده بودند، به آن‌ها ارائه شد. این دیوانسالاران، منافع خویش را در ایجاد یک حکومت مقتدر مرکزی تحت فرمانروایی شاه مطلقه جست و جوی می کردند. آن‌ها امیدوار بودند که تمرکز قدرت در دستان خان با رشد ساختار اداری امپراتوری همراه خواهد بود و بدین طریق در اداره امپراتوری نفوذ بیشتری خواهند داشت.^۲

از سوی دیگر جناح کالیجیال اقتدار امپراتوری را از حیث عرف و سابقه مدنظر داشتند. در اندیشه آن‌ها چنگیزخان نه تنها امپراتوری را فتح کرده بود، بلکه برنامه‌ای از اصلاحات اجتماعی که در آن مجموعه‌ای از قوانین و سیاست‌های تنظیم رفتارها و مناسبات سیاسی ارائه شده بود نیز بنا نهاده بود. برجسته‌ترین اعضای کالیجیال از میان فرماندهان ارشد چنگیزخان (نویان‌ها؛ یکه‌نویان)^۳ برآمده بودند که از میان معتمدترین همراهان وی (نوگوت؛ یکه‌نوگور)

۱. مغولان قرن سیزدهم به جای خون به عنوان اصلی‌ترین نماد وراثت از استخوان (مونگ، یوسون) سخن می گفتند.

۲. دورتیا کراولسکی، *ایلخانان مغول و وزیرشان رشیدالدین*، فرانکفورت آم ماین: پیترا لنگ، ۲۰۱۱، ص ۵۰.

۳. درباره اصطلاح «نویان» بنگرید به نیکلاس پوپ، «برخی نام‌های خاص در تاریخ سری»، *سالنامه اورال - آلتایی*، جلد ۴۷، ۱۹۷۵، ص ۱۶۱.

منصوب شده بودند. کاليجياليست‌ها بر این باور بودند که خبرگی آن‌ها در این قوانین (ياساق) و رسوم (یوسون) که با نزدیکی و خدمت سابق آن‌ها به چنگیزخان همراه بود، ایشان را در سهم بودن در ثروت و قدرت امپراتوری واجد شرایط می‌کند. در جهت حفظ موقعیت اقتصادی و سیاسی در عصر ایلخانان، در میان سایر تشکیلات، کاليجياليست‌ها در پی استفاده از قوریلتای (شورای نجبا) بودند.

عضویت در جناح کاليجيال یا پاتریمونیال به هیچ وجه دائمی نبود. وابستگی سیاسی عصر ایلخانان با انواعی از احتمالات و مناسبات مشخص می‌شد که با تغییر دائمی همراه بود. چهره‌های شاخص عصر ایلخانان ناگزیر نبودند به طور جزمی به اصول یکی از جریان‌های اقتدار چنگیزی پایبندی نشان دهند. در عوض، دیدگاه آن‌ها می‌توانست به موازات دگرگونی معادلات قدرت در مرکز قلمرو تغییر کند. در نتیجه ملازمان وفادار خاندان حاکم پاتریمونیال، اغلب ناگزیر بودند در هنگامه فوت ولی نعمت خویش و روی کار آمدن حاکم جدیدی که موقعیت آن‌ها را تهدید می‌کرد به تفسیر جمعی‌تر درباره اقتدار روی آورند. به همین ترتیب، دیوان سالاران ایرانی خادم ایلخانان، تقریباً به ناچار در جهت تمرکز قدرت خاندان حاکم عمل می‌کردند. این در حالی بود که خدمتگزاران مرتبط با فرماندهان ارشد، اغلب تلاش می‌کردند تا از کنترل قدرت مرکزی بکاهند و منافع ولی نعمت‌های خویش را حفظ کنند. بنابراین، حمایت از افراد یا گروه‌های مشخص چه از میان پاتریمونیال‌ها و یا خبرگان حکومتی، علاوه بر موقعیت اجتماعی، مشروط به شرایط مختلفی بود.

با این حال، در پیدایش سنن سیاسی عهد ایلخانان، تمایز اجتماعی یک مؤلفه اصلی بود. این که فردی از سلاله چنگیز بود یا خیر، در تعیین حقوق فردی و امتیازات درون نظام ایلخانی یکی از مهم‌ترین عوامل بود. برای نمونه می‌توان با

اطمینان بیان داشت که اعضای اشرافیت نظامی که از غیر خاندان چنگیزی بودند هرگز قادر نبودند بر اساس اقتدار نسبی ادعای قدرت عالیه در حکومت ایلخانان را داشته باشند. سریر ایلخانی حق اعضای این سلسله بود و اشرافیت غیر خاندان چنگیزی از آن محروم بودند. با وجود این، هیچ مانعی برای اشرافیت نظامی وجود نداشت تا با بهره‌گیری از قوانین و سنن چنگیزخانی، اراده خود را بر ایلخان تحمیل کنند. هر چند تفاوت در جایگاه اجتماعی مانع از مشارکت نخبگان غیر خاندان چنگیزی در امر حکومت نبود اما به نسبت اعضای خاندان چنگیزی رابطه متفاوتی با حکومت داشتند. نگرش‌های متفاوت نسبت به قدرت، اقتدار و حقوق در جامعه عصر ایلخانان از این تفاوت‌ها حکایت داشت.

همین‌طور باید تأکید کرد، در حالی که پاتریمونیالیست‌ها و کالیجیالیست‌ها در خصوص نحوه تشکیل و اداره حکومت ایلخانان دیدگاه‌های مختلفی داشتند، هر دو جریان از سنت سیاسی چنگیزخانی به عنوان منبعی واحد تغذیه می‌کردند. به عنوان مثال هر دو طرف در تأیید ادعاهای خود درباره قدرت، به یاسا و یوسون (قواعد و سنن) چنگیزی اشاره داشتند؛ هر دو طرف ثروت و موقعیت خود را مدیون ارتباط با چنگیزخان بودند. بنابراین، چالش میان گروه‌ها ناشی از تفسیر متفاوت از همان نمادهای چنگیزی بود. به عنوان مثال، به رغم این واقعیت که هر دو طیف پاتریمونیالیست‌ها و کالیجیالیست‌ها برای حفظ موقعیت از قواعد و سنن چنگیزخان بهره می‌گرفتند اما در این خصوص که قواعد مذکور مشمول چه اموری است اختلاف نظر شدید داشتند. چنان‌که خواهیم دید، کالیجیالیست‌ها بر این باور بودند که یاسا (قواعد) این توانایی را به آن‌ها می‌دهد تا در صورت بی‌توجهی خان به حقوق جمعی، وی را از مقامش خلع کنند. از سوی دیگر پاتریمونیالیست‌ها مدعی بودند که یاسا سربازان غیر خاندان چنگیزی را از آسیب زدن به سلاله چنگیزخان منع کرده است. البته اگر

اشرافیت نظامی در پی خلع ایلخانان به سبب نقص حقوق خویش بودند این دو تفسیر در تخاصم قرار می‌گرفت.

• تمرکز اصلی این پژوهش، بر روی ایلخانان (۱۲۵۸-۱۳۳۵ م/ ۶۵۶-۷۳۴ هـ.ق)، فرمانروایان قلمرو امپراتوری مغول در خاورمیانه است. با گذر از رودخانه جیحون در شرق تا رودخانه فرات در غرب، ایلخانان بر قلمرویی تقریباً هم‌سطح با برخی از نخستین امپراتوری‌های ایران همچون اشکانیان و ساسانیان حکومت می‌کردند. این قلمرو به عنوان حاصل سه لشکرکشی در سال‌های ۱۲۲۰/۶۱۷ هـ.ق، ۱۲۳۶/۶۳۴ هـ.ق و ۱۲۵۶/۶۵۴ هـ.ق به تدریج تحت کنترل مغول قرار گرفته بود. تحت فشار جنگ داخلی که در حد فاصل سال‌های ۱۲۵۹/۶۵۷ هـ.ق تا ۱۲۶۴/۶۶۱ هـ.ق امپراتوری را درگیر کرده بود، قآن‌ها مجبور شدند اداره این نواحی را به هولاکو (م. ۱۲۶۴/۶۶۳ هـ.ق) نواده چنگیز واگذار کنند. هولاکو نخستین ایلخان بود و همه حاکمان مغولی متعاقب در ایران از نسل وی بودند.

ترکیب منحصر به فرد دربار ایلخانی، آن را به نمونه ایده‌آلی برای مطالعه تفاسیر متفاوت از سنت سیاسی مغول تبدیل کرده است. دربار ایلخان با حضور اشرافیت نظامی بسیار قوی‌ای که از خاندان چنگیزی نبودند متمایز شده بود. تمایز آن‌ها تا حد زیادی با بعد مسافتی که قلمرو ایلخانان را از مرکز سیاسی امپراتوری مغول جدا می‌کرد قابل شرح است. دوری نسبی ایلخانان با دربار مرکزی قآن بزرگ در مغولستان، بدان معنا بود که تنها تعداد محدودی از شاهزادگان چنگیزی مایل به انجام سفر پر مشقت به غرب جهت تحصیل ثروت و موقعیت بودند. در عوض، چنگیزیان رضایت بیشتری داشتند که به واسطه نمایندگان خود که از میان نخبگان غیر خاندان چنگیزی و خدمتگزاران خاندانی ایشان بودند امور را اداره کنند و نسبت به عواید و مردم تحت کنترل